



۱۶



تئوریک

ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

ر.فراهانی : نکاتی در باره راه رشد غیرسرمایه داری

● " طرح برنامه "جدید حزب توده

سند اولاس سیاسی وایدتولوزیت

● نکاتی در باره راه رشد غیر سرمایه داری

● انترناسیونالیسم در ایدئولوژی "توده ای"

● قدرت سیاسی و اپورتونیسم حزب توده

● بیان ورشکستگی پوپولیسم بورژوا فرمیستی



صفحه	فهرست مطالب
۵	● "طرح برنامه" جدید حزب توده سند افلاس سیاسی و ادبوتولوژیک
۳۰	● نکاتی درباره راه رشد غیر سرمایه داری
۳۱	۱- آنچه لنین میگفت
۳۴	۲- دولت نوع کمون و هژمونی پرولتری
۴۰	۳- معنای "رفتن به سوی سوسیالیسم" چیست؟
۵۲	۴- ایران: انتقال به سوسیالیسم به رهبری طبقه کارگر
۶۱	● انترناسیونالیسم در ایدئولوژی "توده ای"
۷۵	● قدرت سیاسی و اپورتونیسم حزب توده
	● بیان ورشکستگی پوپولیسم بورژوازمیستی
۱۰۹	۱- طیف راست در اپوزیسیون و معنای عملی و تئوریک تئوری "استحاله"
۱۱۷	۲- منابع هم مسلکی فدائیان اکثریت با حزب توده
۱۲۵	۳- انشعاب کشتکریون از جناح فرخ نگهدار: یک واکنش فرقه ای
۱۳۷	۴- بحران حاد درون حزب توده و فدائیان اکثریت جناح فرخ نگهدار
۱۴۳	۵- سنت فدائی: وسیله ای برای انسجام پوپولیسم بورژوازمیستی



نکاتی درباره راه رشد غیر سرمایه داری

xalvat.com

ر.فراهانی

xalvat.com

در این مقاله سعی ما بر آنست که بطور اجمالی به رئوس مسائل مربوط به آنچه تحت عنوان "راه رشد غیر سرمایه داری" شناخته میشود پرداخته و در خاتمه نسبت به رابطه شرایط امروزیین جامعه ایران و این تز ، بمثابه یک جمع بندی مشخص ، نظر خود را بیان داریم . بدیهی است که در چنین حجمی تنها خطوط کلی حاکم بر این نظریه مورد ملاحظه قرار میگیرند و هریک از نکات مطروحه را میتوان ، در صورت لزوم ، با مراجعه بیشتر به ماخذ و مراجع مربوطه ، در ژرفای بیشتری مورد کاوش قرار داد .



۱- آنچه لنین می گفت

xalvat.com

پس از پیروزی انقلاب اکتبر و آغاز نهضت های شورائی در اروپا ، که در آلمان و مجارستان برای مدتی حاکمیت را نیز در دست گرفتند ، عصر جدیدی در تاریخ بشری آغاز شد . اینک پرولتاریا در کشوری بوسعت یک ششم کسره ارض قدرت را در دست گرفته بود . این حقیقت به تنهایی افق نوینی را غراری جنبشهای انقلابی می گشود . لنین و بلشویکها ضمن تاکید بر این نقطه عطف در مفآرائی طبقات در عرصه جهانی ، در رابطه با کشورهای تحت سلطه تزاری را مطرح کردند . این تزارها در کنگره دوم انترناسیونال کمونیست (۱۹۲۰) به تصویب کلیه هیئت های نمایندگی رسیدند . لنین در سخنرانی خود در این باره ، جوهر این برخورد نوین را چنین طرح کرد . "یا باید این فرض را که مرحله سرمایه داری تکامل اقتصادی برای ملت هایی که در راه آزادی خود گام بر میدارند و مختصر پیشرفتی بسوی ترقی در دوره پس از جنگ در میان شان دیده میشود ، اجتناب ناپذیر است ، فرضی درست ببنداریم ؟ پاسخ ما منفی بود . اگر پرولتاریای انقلابی و پیروز شده ، تبلیغات منظمی در میان آنها بکنند و حکومت های شورائی با تمام امکاناتی که در اختیار دارند به کمیشان بیایند - در این صورت اشتباه خواهد بود اگر گمان کنیم ملت های عقب مانده باید بطرز اجتناب ناپذیری از مرحله سرمایه داری تکامل خود بگذرند . ما نه فقط بایستد رزمندگان و سازمان های حزبی مستقل در مستعمرات و کشورهای عقب مانده پدید آوریم ، نه فقط باید تبلیغ به نفع تشکیل شوراهای دهقانان را آغاز کنیم و بکوشیم آنها را با شرایط پیش از سرمایه داری مطابقت دهیم ، بلکه انترناسیونال کمونیستی باید با شالوده تئوریک مناسب ، این قضیه را مطرح کند که کشورهای عقب مانده با کمک پرولتاریای کشورهای پیشرفته میتوانند وارد نظام شورائی شوند و با پشت سر گذاشتن چند مرحله تکاملی بی آنکه نیازی به عبور از مرحله سرمایه داری باشد ، به کمونیسم برسند" (۱) در همانجا لنین تاکید میکند "تسلط روابط پیشا سرمایه داری ، هنوز هم ویژگی تعیین کننده این کشورهاست ، بطوری که موضوع جنبش صرفا پرولتاریائی در آنها نمیتواند مطرح باشد . با این حال ماحتی در اینجا نقش رهبر را به خود گرفته ایم



و باید بگیریم ... بسادگی میتوان دریافت دهقانانی که در شرایط وابستگی نیمه فئودالی زندگی میکنند به آسانی میتوانند اندیشه سازمان شورایی را جذب کرده و به مرحله اجرا درآورند ... اندیشه سازمان شورایی ، اندیشه ساده ای است و نه فقط در روابط پرولتاریائی بلکه در روابط دهقانی و نیمه- فئودالی نیز قابل اجراست . " (۲) لنین توضیح میدهد که بطور کلی شوراهای استثمار شوندهگان با اضافه رهبری پرولتاریائی در شرایط نیمه فئودالی وضعف یا حتی عدم وجود پرولتاریا ، شرایط لازم برای این گذار از چند مرحله تکاملی بدون عبور از سرمایه داری هستند . اما روابط با طبقات استثمارگر چه میشود ؟ لنین میگوید " ما به اتفاق آراء تصمیم گرفتیم در باره جنبش ملی - انقلابی صحبت کنیم نه در باره جنبش بورژوا دموکراتیک . تردیدی نیست که هر جنبش ملی فقط میتواند جنبش بورژوا - دموکراتیک باشد ، زیرا توده عظیم جمعیت در کشورهای عقب مانده از دهقانانی تشکیل میشود که نماینده روابط بورژوا - سرمایه داری اند ... در این کشورها احزاب پرولتاریائی ... نمیتوانند بدون ایجاد روابط مشخص با جنبش دهقانانی و بدون کمک موثر به آن از تاکتیکهای کمونیستی و سیاست کمونیستی پیروی کنند ... (اما چون) نوعی روابط حسنة میان بورژوازی کشورهای استثمارگر و بورژوازی مستعمرات پدید آمده است ، بطوری که غالباً - و شاید در بیشتر موارد - بورژوازی کشورهای ستمدیده ، ضمن اینکه از جنبش ملی پشتیبانی میکند ، با بورژوازی امپریالیستی توافق کامل دارد یعنی برای مبارزه علیه همه جنبشهای انقلابی و همه طبقات انقلابی ، با بورژوازی امپریالیستی متحد میشود ... ما پذیرفتیم که برخورد درست اینست که این اختلاف را در نظر بگیریم و تقریباً در همه موارد ، اصطلاح "انقلابی - ملی" را بجای اصطلاح "بورژوا - دموکراتیک" بنشانیم . اهمیت این تغییر در اینست که ما کمونیستها فقط زمانی باید از جنبشهای بورژوا - آزادیبخش در مستعمرات پشتیبانی کنیم و پشتیبانی خواهیم کرد که این جنبشها حقیقتاً انقلابی باشند و نمایندگان آنها جلوی ما را در آموزش و سازماندهی انقلابی دهقانان و توده های استثمارشونده نگیرند . " (۳)

آنچه در اینجا مورد تاکید لنین است به روشنی حمایت مشروط از بورژوازی بومی تا آنجاست که مانع سازماندهی توده های استثمارشونده از جانب کمونیستها نشوند . چه همانگونه که در بالا نیز نقل شد ، سازماندهی انقلابی توده های استثمارشونده (اعم از پرولتاریای کم عده ، دهقانان و نیمه پرولتاریا) در نظام شورائی یک شرط حیاتی در عبور به کمونیسم ، از نظر لنین میباشد . اهمیت تغییر نامگذاری بورژوازی مورد بحث از "بورژوا - دموکراتیک" به "انقلابی - ملی" نیز در همین رفتار ویژه این طبقه استثمارگر نسبت به توده محرومان است . بر خلاف آنچه نظریه پردازان "راه رشد غیر



سرمایه داری "معاصر، نظیر اولیا نفی میگویند (ما بعدا به این باز خواهیم گشت) بحث لنین در اینجا متوجه اهمیت رهبری این نیروها نبود، بلکه برعکس متوجه موضع آنها نسبت به پیش برد امر سازماندهی توده های زحمتکشان از جانب کمونیستهاست. لنین در نقل قول فوق صریح است: هرآینه این نیروها در مقابل سازماندهی زحمتکشان سنگ اندازی کنند از پشتیبانی ما محروم خواهند بود. علت این امر نیز روشن است لنین کلید پیشبرد راه رشد غیر سرمایه داری را نه در نرمش نسبت به طبقات استثمارگر (ولی مخالفان امپریالیسم) بلکه تنها و تنها در پیشبرد سازماندهی شورائی زحمتکشان از جانب پیشاهنگ پرولتاریای قلیل العده جستجو میکند. میبایست با تبلیغ ایده سهل و همه گیر شوراها، سنگ بنای نظام شورائی را پی ریخت و توده دهقانان و نیمه پرولتاریا را به سوی برپائی نظام شورائی پیش برد. بدون این سازماندهی شورائی و بدون این رهبری پرولتری در اتحاد با پرولتاریای پیروزمند، سخنی نیز از راه رشد غیر سرمایه داری لنینی نمیتواند در میان باشد. این است آنچه لنین مد نظر داشت. نحوه تکامل جمهوریهای عقب ماند آسیائی اتحاد شوروی، تحت هدایت پیشاهنگ پرولتری و زیر نظر مستقیم حزب بلشویک دقیقا پیاده کردن این نظر کمینترن بود: دولت شورائی ابزاری ر تکامل اقتصادی - اجتماعی برای حرکت به سوسیالیزم شد.

زمانی که لنین از نظام شورائی سخن میگوید بدیهی است که قبل از هر چیز او به مسئله قدرت سیاسی نماینده این نظام توجه دارد، چه پیشروی نظام شورائی در خلاف صورت نگرفته و به خلاف نیز نمیانجامد. رشد این نظام تنها در شرایط بروز بحران انقلابی در نظام پیشین، در شرایطی که روبنای کهن شکاف برمیدارد و توده های مردم دست اندرکار ساختن روبنسائی نوین میگردند، معنا پیدا کرده و میسر میشود. این نکته ایست که لنین و بلشویکها بارها و بارها بر آن تاکید کردند. (۴) بنابراین سئوالی که در این جا مطرح میشود این است: دولت شورائی، دولتی که میبایست این انتقال از شرایط عقب مانده پیشا سرمایه داری به سوسیالیسم را رهبری کند، چه مشخصاتی دارد؟



۲- دولت نوع کمون و همون پرولتری

xalvat.com

دولت نوع کمون یعنی دولت است شما روشندگان . این دولت تنها نمایندگان پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را در برنگرفته بلکه اقشار خرده بورژوازی شهر و روستا را نیز دربرمیگیرد. چه چیزی این نیروهای غیر متجانس را به یکدیگر نزدیک میکند یا عبارت دیگر هدف بلاواسطه این جنبش شورائی که میخواهد راه سرمایه داری را طی نکرده بلکه شرایط گذار به سوسیالیسم را فراهم کند چیست؟ مارکس میگوید که تمام انقلابات بورژوائی " بجای درهم شکستن ماشین دولتی آن را کامل کرده اند." (۵) این وجه مشخصه انقلابات بورژوائی را تشکیل میدهد: تکمیل دستگاه دولتی کهن، این، بقول انگلس یعنی: " انگلی برپیکر جامعه". نتیجه تمامی انقلابات بورژوازی، مستقل از اینکه قهری بوده اند یا با مسالمت صورت گرفته اند، مستقل از اینکه کدامیک از جناحهای بورژوائی در رأس جنبش انقلابی قرار گرفته اند، مستقل از اینکه چه اقشار یا طبقاتی بار اصلی انقلاب را تحمل کرده اند و برای آن جانفشانی کرده اند، تکمیل دستگاه دولتی کهن بوده است. این تحولات هر چه بیشتر در خدمت جدائی ابزار دولتی از توده تولیدکنندگان، در راه آمیز کردن رابطه دولت با جامعه و در جهت کاملتر کردن تکنیکهای بکارگیری این ماشین برای تضمین سیادت طبقه حاکم بر اکثریت محروم جامعه، قرار گرفته اند. آیا دولتی که میخواهد راه رشد غیر سرمایه داری را تضمین کند، دولتی از این قماش است؟ این سئوالی است که پیش روی اراستگان دهندگان نظریه راه رشد غیر سرمایه داری قرار دارد. لنین بدین سئوال پاسخ صریح و بی شبهه ای داده است: این دولت بورژوائی نیست، این دولت نسوع کمون است که بر تارک نظام شورائی قرار دارد. این دولت نه از طریق تصرف ماشین دولتی کهن و "بکارگیری" آن برای "هموار کردن" راه سوسیالیسم بلکه بر خرابه های آن بنا میشود، این درسی است که از کمون پاریس گرفته شده و برخلاف یک درک ساده گرایانه تنها به یک انقلاب سوسیالیستی مربوط نمیشود. باید که "برخلاف سابق ماشین بوروکراتیک و نظامی از دستی دست دیگر داده نشود بلکه درهم شکسته شود. و همین نکته هم شرط مقدماتی هر



انقلاب واقعی خلقی را در قاره تشکیل میدهد و این درست همان چیز است که رفقای پارسی قهرمان مادرانجامش میکوشند. " (۶) لنین در توضیح این نکته میگوید : " در هیچیک از کشورهای قسمت قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمیداد. انقلاب "خلق" یعنی انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب نماید، فقط وقتی میتواند آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را دربرگیرد. در آن زمان این دوطبقه بودند که "خلق" را تشکیل میدادند. دو طبقه نامبرده را این موضوع متحد میسازد که هر دوی آنها بتوسط "ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی" در معرض استثمار فشار و استثمار قرار گرفته اند. خرد کردن این ماشین و درهم شکستن آن - اینست آنچه که منافع واقعی "خلق" منافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را دربردارد، این است " شرط مقدماتی " اتحاد آزادانه دهقانان تهری دست با پرولتاریا و بدون چنین اتحادی دموکراسی پایدار نبوده و تحولات سوسیالیستی محال است. " (۷) این درهم شکستن ماشین دولتی طبقات استثمارگر وظیفه ای است که لنین آن را پیشروی نظام شورائی قرار میدهد . شوراها کارکنان ، شوراها کارگران و دهقانان میباشد بجای این ماشین دولتی بنشینند . دولت نوع کمون یعنی دولت استثمارشوندگان (و نه فقط کارگران)، یعنی ارگان سرکوب اقلیت استثمار کننده . این کار از چه طریقی صورت میگیرد : " کمون بجای ماشین دولتی خرد شده ... دموکراسی کاملتری آورد که عبارت بود از : انحلال ارتش دائمی ، انتخابی بودن کامل و قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل ... دموکراسی که با چنان شکل کامل و پیگیر عملی شده بود که اصولا قابل تصور است ، از دموکراسی بورژوازی به دموکراسی پرولتری و از دولت (= نیروی خاص برای سرکوب طبقه معین) به چیزی تبدیل میگردد که دیگر دولت بمعنای خاص آن نیست. " (۸) دولت نوع کمون یعنی دولت دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و زحمتکشان . این یک حکومت موقت است ، حکومت موقت و ائتلافی کارگران با سایر توده های لگدمال شده جامعه . این آن چیزی است که میباشد به جای ماشین خرد شده بنشینند. این هنوز یک دولت سوسیالیستی نیست یعنی ائتلاف زحمتکشان هنوز به یک دیکتاتوری کارگران و نیمه پرولتاریا تحول نیافته اما دیگر دولت بورژوازی نیز نیست چرا که دیگر " دولت بمعنای اخمص کلمه " نیست ، بلکه دولت اکثریت استثمار شونده است . این یک حکومت انتقالی است که متناسب با دوران انتقال به سوسیالیسم میباشد . این آن دولتی است که وقتی "دولتهای پرولتری با تمام قوا" به یاریش بشتابند اولاً رهبری نمایندگان پرولتاریا را تضمین میکنند و ثانياً امکان تحولات اجتماعی برای حرکت بسوی سوسیالیسم را فراهم میسازد . تا وقتی پیروزی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا قطعی نشده باشد هنوز خطر بازسازی دولت



بورژوازی وجود دارد . فراموش نکنیم که خرده بورژوازی زیر فشار ماشین دولتی بورژوازی برعلیه ستم این ماشین مبارزه میکند اما در این مبارزه هدف تجدید سازمان و "حشو و زوائد" آن بطریقی که زندگی برای او بی دردسرترو قابل تحمل تر بشود، را دنبال میکند. از اینرو خرده بورژوازی در دره هم شکستن ماشین دولتی ناپیگیر است و این ناپیگیری ، که بویژه در تمایل او به حفظ برخی نهادهای دولت بورژوازی جلوه میکند، همواره منبع خطری است برای بازگشت به عقب و انحراف مسیر. از همین رودولت نوع کمون (که اقشار خرده بورژوازی را نیز در خود دارد) تنها با تحول به یک دولست پرولتری است که به وظیفه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی قطعیست میبخشد . لزوم رهبری پرولتری برای تضمین این گذار به سوسیالیسم نیز در همین جا خود را نشان میدهد.

اهمیت توجه به لزوم درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی طبقات حاکم و جایگزینی آن با دولت شورائی (یعنی پیشنهاد لنین و کمینترن) از آنجاست که نظریه پردازان "جدید" راه رشد این مطلب را بکلی نادیده گرفته و یا بشدت "کمرنگ" میکنند . برای آنها تز لنین یعنی "مسئله اساسی هر انقلاب مسئله قدرت است" در اینجا اصلاً مطرح نیست ، اولیاینفکی آنجا که به مسئله قدرت بورژوازی میپردازد میگوید: "یک خصیصه چشمگیر و درواقع یک دستاورد تاریخی راه رشد غیر سرمایه داری عبارت از آنست که در این انقلاب ، انحمار حاکمیت سیاسی از عناصر بورژوازی ملی گرفته شده است و بدین وسیله این امکان حاصل میشود که کمی دیرتر و همزمان با نفوذ رشد یابنده و فعالیت سیاسی روزافزون زحمتکشان و در درجه اول طبقه کارگر آن را محدود کرد".^(۹) این تمام آن چیزی است که هسته برخورد اولیاینفکی با قدرت بورژوازی را تشکیل میدهد: گرفتن انحمار از بورژوازی ملی ، اما اینکه تکلیف ماشین دولتی طبقات حاکم (سرمایه داران و ملاکان) چه میشود به امان خدا رها میشود تا "کمی دیرتر" زحمتکشان حساب آن را برسند. این درک بویژه آنجا انحراف خود را نشان میدهد که به مسئله قدرت سرمایه بطور کلی توجه شود . اولیاینفکی بطور مداوم درباره " ممانعت از قدرت گیری بورژوازی" در شرایط توپین هشدار میدهد اما اصلاً به این مسئله نمیپردازد که این قدرت گیری را بورژوازی (حال به صفت " ملی" مزین شده باشد یا نه فرقی نمیکند) مدیریت دو عامل است: قدرت اجتماعی سرمایه در عرصه اقتصاد و قدرت سیاسی خود که در عملکرد ماشین بوروکراتیک - نظامی کهن خود را مینمایاند. با تکیه بر این دو عامل است که بورژوازی "انحمار" قدرت را از آن خود میکند و برای اینکه "انحمار" بطور قطعی از بورژوازی گرفته شود میبایست قدرت اجتماعی و سیاسی آن درهم شکسته شود و گام نخست همانا درهم شکستن قدرت دولتی اوست.



اولیای نفسکی به سرمایه و سرمایه‌داران چنان یک مسئله فنی و تکنیکی که با اقداماتی نظیر ملی کردن تجارت و بعضی صنایع میتوان "کلکش" را کند نگاه میکنند و برای همین درست‌درجائی که لنینیسم "مسئله قدرت سیاسی" را مسئله اساسی هر انقلاب و جنبش انقلابی مطرح میکند، پیامبرگونه حکم میدهد "در اجتماعی که تازه دارند شکل میگیرند و یک دوران توفانی ساختمان ملی و سیاسی را از سرمیگذرانند جنبه اجتماعی دموکراسی است که در درجه اول اهمیت قرار میگیرد". (۱۰) این جنبه اجتماعی نیز همانا اقدامات قانونی برای محدود کردن ثروت است؛ "خطوط استراتژی راه رشد غیر سرمایه‌داری عبارت از آنست که ارتقاء سطح اقتصادی و فرهنگی کشور در آخرین تحلیل در استحکام وضع اقتصادی و سیاسی نیروهای استثمارگر موثر نباشد و اینک به بورژوازی ملی و با عناصر ناسیونال بورژوا به طبقه حاکم مبدل نگردند." (۱۱) به پیروی از همین نظرات است که حزب توده در "برنامه" خود کوچکترین اشاره‌ای به مسئله لزوم درهم شکستن ماشین دولتی، "این شرط مقدماتی هر انقلاب خلقی" نکرده و در عوض صفحات متعددی را به لزوم افزایش دستمزد، بهبود شرایط بهداشتی، ملی کردن تجارت خارجی و... اختصاص میدهد تسلیاً "جنبه اجتماعی" تحول را تضمین کند، و در همان وقت که آنها به چنین "تضمین" کردنی مشغول هستند بورژوازی از طریق ماشین دولتی دست نخورده، به حساب آنها میرسد و ادامه "ضمانت" را به صفح‌های تلویزیون و سلولهای زندان میکشاند!! ماجرا در سودان، مصر، سومالی، عراق، برمه، اندونزی و... دقیقاً بر همین مبنا بوده است. عدم درهم کوبیدن ماشین دولتی طبقات حاکم و جایگزین نکردن آن با دولت نوع کمون یعنی مرگ هر نوع انتقال بسسـه سوسیالیسم و یعنی غلبه "کمی‌دیرتر" طبقات استثمارگر بر دولت ائتلافی. این امر تاکنون استثنائی نداشته است. تمام تاکید لنین بر نقش نظام شورائی در این دوران گذار (نقشی که این شوراها، یانها‌های شورائی مشابه، در اتحاد با پرولتاریای پیروزمند میباید ایفا کنند) از توجه به این قانون اساسی هر انقلاب خلقی صورت میگیرد. تمام تاکید بر لزوم ایجاد سازمانهای حزبی مستقل، کسب رهبری شوراها و... از همین ناشی میشود. اما این نکته "ناقابل" در تزه‌ای "کاشفین" جدید راه رشد غیر سرمایه‌داری جا افتاده است. آنها این جای خالی را با چه چیزی پر میکنند؟ اولیای نفسکی میگویند: "میتوان گفت که اندیشه حرکت به جلو در راه ترقی تحت رهبری دموکراتهای انقلابی یکمک عبارت راه رشد غیر سرمایه‌داری کاملاً دقیق بیان شده است" (۱۲) و نیز اینکه "سوسیالیسم دیگر به نیروی عمده تکامل در جهان مبدل شده" (۱۳) با این مقدمات بروتنتی، نظریه پرداز دیگر، حلقه رامی‌بندد: "نیروهای طبقاتی بین‌المللی (اردوگاه سوسیالیسم) نقش جدی در مستگیری اجتماعی



اقتدار بینابینی دارند، و در مواردی که عامل پرولتری در داخل کشور وجود ندارد یا ضعیف است، نقش جایگزین یا جبران کننده را ایفا میکنند؛ (۱۴)

با چنین دیدی است که اولیاءنفسکی کمونیستها را از اصرار بر خواسته های سوسیالیستی بر حذر میدارد؛ چرا که این امر باعث تفرقه جبهه ضدامپریالیستی میشود. (۱۵) جبهه ضدامپریالیستی و همگانی با ضافه اردوگاه سوسیالیستی اینست آنچه جای دولت نوع کمون و هژمونی پرولتری در دوران گذار بسـه سوسیالیسم را پر میکند. سازماندهی مستقل هم ممنوع چرا که باعث "تفرقه ضدامپریالیستهاست" وزنه اردوگاه سوسیالیست خود کافست، این را میگویند "هژمونی غیر مستقیم". لازم نیست نمایندگان پرولتاریای قلیل العدد، طبق رهنمود لنین، رهبری نهضت مردمی را برعهده بگیرند و به سوی درهم شکستن ماشین دولتی کهن پیش بروند. اولاً از پیش رهبری به "ضدامپریالیستها" واگذار شده است و از جانب دیگر تنها "کافست" که این رهبران "دوستی با اتحاد شوروی" (فرمول دیگر پروتنتس در همان کتاب) را رعایت کنند، پیهوده نیست که پروتنتس این عامل را مهمتر از دیگر عوامل میخواند. بنا براین صرف وجود اردوگاه سوسیالیسم، وظایف کمونیستها را به دمکراتهای انقلابی منتقل میکند. کمونیستها در این جوامع کاری ندارند جز آنکه مراقب "دوستی با شوروی" باشند بقیه کارها خودش درست خواهد شد. برای همین هم هست (به این موضوع باز هم باز خواهیم گشت) که سرکوب توده ها، به خاک و خون کشیدن اعتمادات کارگران، اعدام و زندانی کردن نیروهای انقلابی و... هیچیک مانع از "سمتگیری سوسیالیستی" این رهبران دمکرات نیست تنها وقتی آنها مستشاران شوروی را اخراج کنند، آنگاه داد تئورسینهای ما، و متعاقب آن احزاب وابسته به آنها، درمیآید. هر دستگاه نظری یک عنصر مطلق دارد که سایر اجزاء از طریق آن جا و معنای خویش را در سیستم پیدا میکنند. دوستی با شوروی نیز مطلق این دستگاه نظری "راه رشدی" است. جالب اینجاست که پس از این همه داد سخن درباره اینکه "سوسیالیسم نقش غالب را در جهان ایفا میکند" و اینکه همه چیز با کمکهای اردوگاه سوسیالیسم و "نظری لطیف" دمکراتهای انقلابی قابل حل است ناگهان گفته میشود: "جنبش آزادی بخش ملی آنچنان دامنه جهانی بخود گرفته است که کشورهای مستکمل سوسیالیستی از نظر اقتصادی در چنان وضعی قرار ندارند که به دهها کشوری که خود را از وابستگی های مستعمراتی و نیمه مستعمراتی آزاد ساخته اند، تمام آن کمکهای را که این کشورها برای تجدید حیات اقتصادی خود لازم دارند، مبدول دارند." (۱۶)

پس تکلیف این دمکراتها در کشورهای عقب مانده چیست؟ روی آوردن بسـه کشورهای سرمایه داری و این یعنی تقویت "هژمونی غیرمستقیم" سرمایه داری، این یعنی قدرت گرفتن بورژوازی و... آیا اولیاءنفسکی خود میفهمد که چه



میگوید؟! او از یک طرف نقش کمکهای اردوگاه را تعیین کننده سیر تحول اجتماعی می انگارد و بعد میگوید که "متاسفانه" این کمکها نمیتوانند جوابگو باشد، حقیقتا که چنین نسخه پیچیدنی برای کشورهای "راه رشدی" نتیجه ای نیز جز نشستن سادات بجای ناصر و سوهارتو بجای سوکارنو ندارد. نکته در اینجا است که نظریه پردازان ما "مشکل" هژمونی پرولتری را با انتقال آن به "صحنه بین المللی" حل میکنند و از طرف دیگر در همان صحنه با این واقفیت روبرو می شوند که در عرصه اقتصاد جهانی هنوز اقتصاد امپریالیستی دست بالا را دارد. هنوز دلار و ارزهای دیگر کشورهای امپریالیستی نقش کلیدی را در مناسبات جهانی ایفا میکنند، هنوز حجم تولیدات در جهان سرمایه داری بسیار فاصله نه چندان کم از مشابه آن در جهان سوسیالیست بیشتر است و درست به همین دلیل نیز برنامه حزب کمونیست شوروی که پیش بینی "سبقت گرفتگی" از امپریالیسم در عرصه اقتصاد"، در دهه هشتاد میلادی را کرده بود، مورد انتقاد و اصلاح قرار گرفته است. بالندگی سوسیالیسم، تبدیل شدن سوسیالیسم به یک واقعیت زنده و پیشروی مداوم انقلابات پرولتری را نباید با غلبه قطعی بر امپریالیسم یکی گرفت. نظریه پردازان ما این اغراق و تحریف عمده را در نظریه خویش وارد میکنند تا راه سازش با "دمکراتهای انقلابی" را فراهم کنند و برآمده هژمونی پرولتری در کشورهای عقب مانده سایه بیفکنند. امری که همین "دمکراتها" بسیار به آن حساسند: "ناصر سیستم احزاب سیاسی را، بویژه بدین خاطر که بذر نفاق میان فرزندان مصری افشاند، محکوم میکرد" (۱۷) حزب کمونیست مصر نیز برای اینکه ناصر نرنجد، هژمونی پرولتری را بسسه اتحاد شوروی واگذار کرد و خود را در ناصریسم منحل کرد تا "بذر نفاق میان فرزندان مصر" پاشیده نشود. نتیجه این شد که چند سال بعد سادات مستشاران شوروی را اخراج کرد و سیل دلارهای آمریکائی وارد مصر شد. این نتیجه منطقی رها کردن امر هژمونی پرولتری در کشورهای تحت سلطه است. "هژمونی غیر مستقیم" اردوگاه سوسیالیسم نمیتواند در برابر هژمونی مستقیم دلار در یک اقتصادی که هنوز مکانیسم بازار در آن حکم میراند مقاومت کند. ایسن قدرت اجتماعی سرمایه از طریق ماشین دولتی کهن به جلو میخزد و در غیاب سازماندهی مستقل پرولتاریائی قدرت را از آن خود میکند. گذار از ماقبل سرمایه داری به سوسیالیسم تنها در برقراری دولت نوع کمون و تامین رهبری پرولتری در جامعه تضمین خویش را می یابد. این نکته ای است که نظریه لنینی راه رشد و نظریه اولیانفسکی و امثالهم را از یکدیگر متمایز میکند. این تفاوت خود را در مفهوم "رفتن به سوی سوسیالیسم" نیز آشکار میسازد.



۳- معنای "رفتن به سوی سوسیالیسم" چیست؟

xalvat.com

آنچه یک جنبش انقلابی در عصر جدید را از جنبشهای محرومان در دورانهای پیشین متمایز میکند اینست که این جنبشها تنها به تخریب و نابودی آنچه که طبقات حاکم برای ادامه سلطه طبقاتی خویش برپا کرده اند، بسنده نکرده بلکه پی ریزی روبنای نوینی را نیز هدف میگیرند. به بیان دیگر عنصر آگاهی به هدفهای خویش و لزوم فراتر رفتن از نظم موجود در این جنبشها با عنصرکینه و خشم نسبت به عوامل اذبار و استثمار عجین شده اند. هرچه شرکت توده های محروم زیر پرچم خواسته های سیاسی و اقتصادی خود گسترده تر باشد، عنصر ترقی و حرکت به جلو در آن بیشتر ریشه میدواند و حرکت به سوی مراحل بعدی مستحکم تر و آسان تر خواهد بود. وقتی صحبت از عنصر آگاهی میشود مقصود رهبران و نمایندگان جنبش نیست بلکه بیش از آن منظور شعور اجتماعی و سیاسی توده های است که در این جنبش شرکت دارند. در این میان اهمیت این آگاهی مستقل توده ای در جنبشهایی که به طرف سوسیالیسم سنگبری کرده اند بیش از پیش برجسته است. میزان پیشرو بودن یا با اصطلاح "خلق" بودن هر جنبش توده ای را تنها با این معیار، یعنی میزان شرکت توده ها و خواسته های توده ای مستقل آنها، میتوان محک زد نه با اینکه رهبران آنان چه میخواهند یا چه میگویند. لنین در این باره میگوید: "اگر بعنوان مثال انقلابات سده بیستم را در نظر بگیریم، آنگاه البته باید هم انقلاب پرتغال و هم انقلاب ترکیه را بورژوازی بدانیم. ولی نه این و نه آن هیچیک انقلاب "خلق" نیست زیرا توده خلق، اکثریت عظیم آن نه در این و نه در آن انقلاب بطور فعال، مستقل و با خواسته های اقتصادی و سیاسی خود برآمد مشهودی نداشته اند. برعکس، انقلاب بورژوازی سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس با آنکه دارای آن کامیابی های "درخشانی" که گاهی نصیب انقلابات پرتغال و ترکیه شده است نبود، معالوصف بدون شک انقلاب "خلق واقعی" بود زیرا توده خلق، اکثریت آن یعنی ژرف ترین "قشرهای پائینی" جامعه که پشتشان در زیر فشار و استثمار دوتا شده بود، مستقلا برآمد میکردند و در تمام جریان انقلاب مهر و نشان خواسته های خود و تلاشهای خود را که هدفش بنای جامعه نوینی به سبک



خود بجای جامعه منهدم شونده بود باقی گذارده اند. " (۱۸) توجه کنید که در اینجا لنین از یک جنبش "خلق" بورژوازی سخن میگوید و نه یک جنبش سوسیالیستی، ولی با این وجود، عنصر فعالیت مستقل توده ها، خواسته های مستقل توده ای را شاخص متریقی بودن، شاخص ماهیت مردمی آن میگیرد، زیرا لنین به این اصل که انقلاب کار توده ها است اعتقاد راستین داشت و این را به نیات و اعمال "رهبران" یک توده بی شکل حواله نمیداد، انقلابات خلقی حقیقی انقلاباتی نیستند که در آنها مشتی سرور و "ازما بهتران" توده های مبارز را بدنبال خود میکشاند و بسته به اینکه چه در سرداشته باشند جنبش را به بی راه یا "صراط مستقیم" هدایت میکنند. انقلاب راستین خلق بدون توده مبارزی که با شعارهای خاص خود، با برآمد مستقل خود مشخص میشود، معنائی ندارد. اینست درسی که لنین در مقایسه دو انقلاب کمالیستی ترکیه ("انقلابی" که مشتی افسران علیه دارودسته حاکم شوریدند و بسوی برقراری موازین بورژوازی در ترکیه حرکت کردند، "انقلابی" که پیروزم شد) و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه (انقلابی که در آن کارگران، دهقانان و سربازان در تشکلهای توده ای خود، شوراها، با خواسته های خاص خود، ساعت کار، زمین برای همه و نابودی سلطنت، بمیدان آمدند، انقلابی که شکست خورد) به کمونیستها میآموزد، انقلاب خلقی راستین بدون خلق انقلاب کننده همانقدر بی معناست که ماده بدون حرکت. همانطور که حرکت شیوه زیست ماده است، توده های مستقل انقلاب کننده ماهیت انقلاب خلقی را میسازند، هرچه انقلاب در مرحله متکاملتری قرار داشته باشد، هرچه حرکت به سوی برقراری سوسیالیسم نزدیکتر باشد، اهمیت این استقلال آگاهی و سازماندهی توده ها بیشتر است، چرا که جنبش سوسیالیستی یعنی جنبش انقلابی توده هایی که برای برقراری نظم نوین، نظامی که میبایست از خشت نخست با برنامه و بانقشه ساخته بشود، قیام کرده اند. در اینجا نقش آگاهی توده ای تعیین کننده است.

اما تئوریسینهای ما که "راه رشد" را مرحله نخستین گذار به سوی سوسیالیسم ارزیابی میکنند، اینهمه را نادیده میگیرند. اولیانفسکی صراحتاً مینویسد: "با توجه به تشکل ناکافی سیاسی زحمتکشان و نفوذ ناکافی طبقه کارگر، دورنمای راه رشد غیر سرمایه داری از بسیاری جهات وابسته به موضع روشنفکران نماینده خرده بورژوازی را دیگال است که بر مسند قدرت نشسته اند" (۱۹) میان ماه من تا ماه گردون،؟! این درست عکس برخورد لنین است. لنین سرشت انقلاب ترکیه را از دور بین میزان شرکت توده ها در آن نگاه میکنند اولیانفسکی از موضع آتاتورک! لنین میگوید که هرچه تشکل توده ها "ناگافی تر" باشد، جنبش کمتر "خلق" است و بالطبع نتایج و دورنمای آن کمتر انقلابی، اولیانفسکی "با توجه به ضعف توده ها" همه چیز را به آتاتورک ها



حواله میدهد؛ به این میگویند درک خلاق لنینیستی در برخورد به انقلاب خلقی!

گسترش کمی و کیفی نهادهای توده‌ای و قبل از همه طبقه کارگر، هر قدر "قلیل العده" هم که باشد وظیفه اساسی، تخطی ناپذیر، تعطیل نشدنی و شبانه روزی کمونیست‌ها را تشکیل میدهد. این یکی از ابتدائی‌ترین اصول الفبای کار کمونیستی است. اولیای نفسکی و امثالهم هم ایـــــن را "خوانده‌اند" و مثل طوطی تکرار میکنند، اما متأسفانه درست بهمان اندازه طوطی از آن سردرمی‌آورند! چرا چنین حکمی صادر میکنیم؟ بلشویک‌ها میگفتند که توده‌ها تنها از مبارزه خود می‌آموزند، تنها از اشتباهات خود در عمل مبارزاتی و زندگی خود می‌آموزند و پیش می‌روند. لزوم گسترش نهادهای توده‌ای، لزوم بدست‌گیری رهبری این آموزش از طریق ایجاد و رهبری نهادهای توده‌ای نیز از اینجا ناشی میشود. برای اینکه کار برپایی این نهادها بهتر پیش برود و همه‌گیرتر شود، میبایست که حقوق دمکراتیکی که این امر را تضمین میکنند، هرچه بیشتر و گسترده‌تر رعایت شود. برای همین هم بود که آنها در برنامه حداقل خود برای برقراری جمهوری انقلابی (توجه کنید در برنامه حداقل، یعنی برقراری جمهوری دمکراتیک و نه انقلاب سوسیالیستی) صراحتاً این خواسته را گنجانده‌اند: "آزادی نامحدود وجدان، بیان، مطبوعات، تجمع، اعتمادات و مجامع". در همین راستا بود که لنین میگفت هر راهی غیر از دمکراسی برای رسیدن به سوسیالیسم ارتجاعی است. توده‌ها به بهترین و جامع‌ترین شکلی در شرایط دمکراتیک آموزش می‌یابند، پس اگر قرار است جنبش توده‌ای مستقل شکل بگیرد، پخته شود و برای سوسیالیسم آماده شود میبایست هر چه بیشتر نهادهای توده‌ای، تشکلهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان آزادانه‌تر تشکیل شوند و جنبشهای مبارزاتی آنان بیشتر و بیشتر تشویق و سازماندهی شوند. این "آزادی نامحدود" را بلشویک‌ها برای همیشه میخواستند. برای همین هم آنها میگفتند هرچه این آزادیها گسترده‌تر و نامحدودتر باشد هرچه جمهوری دمکراتیک "آمریکائی‌تر" و دمکراتیک‌تر باشد، شانس آموزش توده‌ها و امکان موفقیت جنبش سوسیالیستی بیشتر و بی‌دردتر است. آنها بویژه میگفتند از آنجا که استبداد تزاری مانع رشد آگاهیه سیاسی و شعور اجتماعی توده‌ها شده است، گذر از این دوران آزادیهای دمکراتیک، برای آنکه توده‌ها در جریان مبارزه خود آموزش ببینند حیاتی‌تر است. ماده نقل شده از برنامه حزب کار سوسیال دمکرات نیز درست بر همین تاکید دارد: آزادی نامحدود برای آنکه کار تشکل توده‌ها و آموزش آنها سهل‌تر پیش برود، تا وظیفه کمونیست‌ها عمیق‌تر و گسترده‌تر به انجام برسد. این امر برای تضمین رشد انقلاب به سوسیالیسم حیاتی و تعیین‌کننده است. نمیتوان مدافع حرکت بسوی سوسیالیسم بود اما از حقوق دمکراتیک

هرچه گسترده تر دفاع نکرد، چرا که در پیش گفتیم سوسیالیسم یعنی جنبش آگاه و سازمان یافته توده های کارگران و نیمه پرولتاریا. اما اولیانفسکی یکبار دیگر عکس حرف لنین را میزند و درست خلاف "زادی نامحدود..." را توصیه میکند: "از آنجا که تجربه سیاسی توده های زحمتکش ناکافی است و پیوند های برخی رژیم های انقلابی با این توده ها سست است (!؟) وضعی بوجود آمده است که در آن آزادی های سیاسی از طرف دشمنان راه رشد غیرسرمایه داری برای هدف های خرابکارانه مورد استفاده قرار میگیرد. آزادی های سیاسی نامحدود به خطری برای تحقق تحولات اجتماعی مبدل میگردد." (۲۰) بلشویکها از "تجربه سیاسی ناکافی توده ها" لزوم آزادی های نامحدود سیاسی و اجتماعی را نتیجه می گرفتند تا رشد آگاهی و شکل توده ها و به یک کلام رشد انقلاب حقیقی خلقی را تضمین کنند، اولیانفسکی از همان ضعف، خطرناک بسودن آزادی های سیاسی را نتیجه میگیرد تا "رژیم انقلابی" به خطر نیفتد! او میگوید که چون توده ها ناآگاهند، و چون رژیم انقلابی با این توده ها پیوند محکمی ندارد، پس آزادی های سیاسی اجازه سوء استفاده میدهد و یک خطر است. قبل از هر چیز باید پرسید که این چه رژیم انقلابی عجیب و غریبی است که با توده ها ارتباط محکمی ندارد؟ رژیم انقلابی بدون توده های انقلابی پشتیبان او، یعنی رژیمی که بی خود نام خود را انقلابی گذاشته است، این رژیم قیم توده ها است، این رژیم ناب توده ها است، این رژیم ولایت فقیه است، خلاصه هر چیزی میتواند باشد الا رژیم انقلابی. درست همین جاست که معنای همه چیز بسته به "وضع روشن فکران در قدرت" است با وضوح روشن میشود. راه رشد اولیانفسکی و بورتنتس راه رشدی است که در آن توده ها منفعل هستند و بجای آنها عده دیگری (که طرفدار "دوستی با اتحاد شوروی" هستند) کار آماده کردن شرایط برای سوسیالیسم را انجام میدهند. غافل از اینکه مهمترین شرط سوسیالیسم، توده انقلابی خواستار سوسیالیسم است، "راه رشد" قرار است نیروهای تولیدی را برای انجام وظایف ساختمان سوسیالیسم رشد دهد اما انقلابی ترین عامل در این نیروهای تولیدی، همانطور که مارکس میگوید، خود توده انقلابی تولید کننده است، این توده است که میبایست برای سوسیالیسم "رشد کند"، صدور فرامین دولتی درباره تجارت خارجی، سیاست خارجی و ملی کردن برخی صنایع، بدون آماده ساختن توده ها نه به سوسیالیسم بلکه به شکل گیری بورژوازی بوروکراتی می انجامد که از انحصار دولتی برای چاق و چله شدن خود استفاده میکند، اولیانفسکی در ادامه بحث "درخشان" خود میگوید: "بخاطر مصالح تحولات انقلابی و برای محافظت رژیم های متروقی وظیفه درجه اول عبارتست از تحکیم و بهم پیوستگی نیروی سیاسی، یعنی محمل های داخلی رشد غیر سرمایه داری که اکنون دارای اهمیت عملی قاطع است، این



وظیفه درجه اول به ایجاد یک رشته اصول و موسسات سیاسی بدل شده است ، مانند رژیم ریاست جمهوری قوی ، سیستم یک حزبی ، وحدت پستیهای رئیس کشور ، رئیس دولت و رهبر حزب در وجود یک شخصی که نمونه آن کم نیست ، اختلاس دستگاهی دولتی و حزبی که در برخی کشورها به یک اصل قانون اساسی بسند شده و تحکیم هرچه بیشتر سانسورالیسم^(۲۱) ترجمه به فارسی این سطور یعنی اینکه "بخاطر مصالح تحولات انقلابی" ما با رژیمهای دیکتاتوری فردی و متمرکزی روبرو هستیم که به "خاطر مصالح انقلاب" اجازه نطق کشیدن به احسادی را نمیدهند (چه برسد به توده ها!) . سیستم یک حزبی هم قبل از هرچیز یعنی ممنوعیت برپائی احزاب مستقل چپ ، اولیانفسکی برای دفاع از دمکراتهای "انقلابی" نوع ناصر از "خطرناک بودن آزادیهای سیاسی" به توجیه دیکتاتوری فردی رسیده و درست مثل "اعلیحضرت" محمدرضا شاه در توجیه حزب رستاخیز استدلال میکند! برای توجیه آنها جناب اولیانفسکی قبلا حکم داده است که "در اجتماعاتی که تازه دارند شکل میگیرند و یک دوران توفانی ساختمان ملی و سیاسی را از سر میگذرانند ، جنبه اجتماعی دمکراسی (یعنی اقدامات اقتصادی) است که در درجه اول اهمیت قرار میگیرد." (ص ۲۵) اولیانفسکی میگوید که "راه رشدیها" آگاهانه از "مدلهای غربی دمکراسی بورژوازیستی" انصراف کرده اند (ص ۲۳) اما تنها دو صفحه بعدتر است که معلوم میشود آنها به جای این دمکراسی بورژوازیستی ، دیکتاتوری فردی را نشانده اند. او که متوجه واقعیت خشن دیکتاتوری این نوع رژیمهاست مجبور است به صراحت کربلا بزند و عاجزانه معترف شود که "برای این مسئله بفرنج نمیتوان یک راه حل روشنی نشان داد" (ص ۲۶) این مسئله تنها برای اولیانفسکی بفرنج است چرا که لنینیستها قبلا راه حل خود را اعلام کرده اند: دفاع از آزادی بی قید و شرط و نامحدود وجدان ، بیان ، مطبوعات ، تجمع و اعتصابات .

نظریه اینچنینی راه رشد غیر سرمایه داری ، علاوه بر حذف توده ها در این دوران انتقال و واگذاری "وظایف اجتماعی" آن به دیکتاتوری فئودالی "دمکراتهای انقلابی" ، با توجیه سیستم یک حزبی این چنینی، نقش حزب کمونیست را نیز ندیده میگیرد. در جوامع تحت سلطه، جنبشهای دمکراتیک ، در برخی موارد، در چارچوب جبهه های پیشرفته و به این طریق گامهای مقدماتی در امر رهائی از استعمار و نواستعمار را برداشته اند اما این نافسی اهمیت قطعی و تعیین کننده حزب نیست . گذر از این مرحله مقدماتی به پیشروی به سوی سوسیالیسم بدون حزب مستقل کارگران ، بدون نهادهای طبقاتی کارگران و زحمتکشان متحد او غیر ممکن است. برای همین هم بود که حتی در جوامع دهقانی ، نظیر چین و هندوستان لنین در کنار نظام شورائی بر ایجاد "هسته های مستقل حزبی خودمان" تاکید میکرد. اما اولیانفسکی با



توجیه سیستم یک حزبی که همه پستهای حساس در اختیار یک نفر قرار دارد ، این شرط غیر قابل صرف نظر کردن برای عبور به سوسیالیسم را نیز از قلم می اندازد. تمام کلاسیکهای مارکسیسم ، تمام اسناد کمینترن در مورد مسئله استعمار و نواستعمار بزرگ مسئله تاکید دارند ، بدون رهبری ————— کمونیست امکان انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم وجود ندارد. نتیجه این میشود که در بطن هر جنبش همگانی ، در چارچوب هر جبهه میهنی ، ملی یا دمکراتیک ، کمونیستها استقلال حزبی خود را حفظ میکنند تا امکان پیشروی بعدی را فراهم کنند. اما اولیاینفکی حتی آنجا که گوشه چشمی به زحمتکشان می اندازد و برای خالی نبودن عریضه یادی از آنان میکند مینویسد: "تحسین این اوضاع و احوال آن مشی سیاسی صحیح که تحقق فعال آن بوسیله روبنای دولتی - سیاسی قابل اجراست عبارتست از: وفاداری کادرهای رهبری کننیده و تمام کادرهای دیگر به آرمان سوسیالیسم ، تشکل رشدیابنده زحمتکشان (دیدیم که چگونه "تشکلی" مد نظر است!) و نفوذ آنان در امور دولتی (نه نظام شورائی که مردم خود دولت باشند بلکه تنها "نفوذ آنان") وحدت کلیه نیرو - های مترقی و بالاخره اتحاد نزدیک با سیستم جهانی سوسیالیستی . اینها هستند تنها ضامن های واقعی و خارجی برای راه رشد غیر سرمایه داری با یک دورنمای سوسیالیستی ". (۲۲) می بینید که نه از نظام شورائی، نه از دولت نوع کمون ، نه از حزب مستقل پرولتری خبری نیست . هر آنچه مربوط به سوسیالیسم است در "وفاداری کادرها به سوسیالیسم" و "اتحاد نزدیک با اردوگاه سوسیالیسم" خلاصه شده است . با چنین "ضامن"هایی به جای سوسیالیسم سر از ترکستان در خواهیم آورد! در بررسی یک نمونه مشخص به این نکته بساز میگردیم .

نظریه پردازان راه رشدی پس از آنگه درباره "جنبه سیاسی دمکراسی" چنین گرایش "خطرناکی" را مردود شمردند و دیکتاتوری فردی را توجیه کردند ، به داد سخن درباره "جنبه اجتماعی دمکراسی" یعنی آن اقدامات اقتصادی و روبنائی لازم برای تامین رشد مادی به جلو ، آنچه که گاه تحت عنوان "ترقی اجتماعی" نیز بیان شده است ، میپردازند. نسخه های حاضر و آماده آنان در این مورد بر همه هویدا است : ملی کردن تجارت خارجی ، ملی کردن صنایع بزرگ و معادن ، طرح ریزی برنامه های عمرانی کوتاه ، میان و دراز مدت و امثالهم . با این هشدار که "ارتقاء سطح اقتصادی و فرهنگی کشور به استحکام وضع اقتصادی و سیاسی نیروهای استثمارگر موثر نباشد." چنانکه دیدیم ضمانت رعایت این هشدار به "موضع روشنفکران خرده بورژوازی حاکم" حواله داده شده است . مضمون این اقدامات چنین فرمول بندی میشود: "محتوی راه رشد غیر سرمایه داری در مرحله کنونی بطور عمده عبارتست از تحولات



ضد امپریالیستی و عمومی دمکراتیک که فعلا مبرمیت دارد ولی با مراعات دورنمای سوسیالیستی تحقق می پذیرد " (ص ۱۱) برونتس هم نکته ای را در این سمت گیری سوسیالیستی خاطر نشان میکند: " تحولات دمکراتیکی که در دوران رشد و سلطه بلامنازع نظام سرمایه داری جهانی به تکوین سرمایه داری کمک میکردند ، یا در سطوح مختلف راه را برای آن هموار میکردند ، اکنون میتوانند مضمون ضد سرمایه داری داشته باشند . " (۲۲) و مشخص نمیکند که این کدام دسته از اقدامات هستند . اما لنین و کمینترن در این دسته از "تحولات دمکراتیک" که دارای سمت گیری ضد سرمایه داری بوده و گامی بسوی سوسیالیسم ، اما نه خود سوسیالیسم ، محسوب میشدند رهنمودهای صریح و مشخصی داشتند . اینها اقداماتی بودند که دخالت توده های تولید کننده در مسیر تولید و توزیع و نیز قدرت دولتی را تسهیل میکردند . لنین در " خطر فلاکت و راههای مقابله با آن" نمونه هایی از این اقدامات را ذکر میکند . او خاطر نشان میشود که این اقدامات ، سوسیالیستی نیستند اما نه تنها به رشد سرمایه داری کمک نمیکند بلکه گامی در جهت سوسیالیسم محسوب میشوند: کنترل کارگری ، انضای اسرار معاملاتی ، ملی کردن بانکها ، کارتلی کردن صنایع ، ملی کردن اتحادیه های سرمایه داران ، تنظیم دمکراتیک امور مصرف . آنچه در اینجا مد نظر بلشویکها بود بازسازی اقتصاد ملی ویران شده و عقب مانده زیر نظارت و کنترل کارگران و دهقانان بود . آنها در همه جا کنترل تولیدکنندگان را تشویق میکردند . درست در همین رابطه بود که لنین وقتی در مقابل ایسن سؤال قرار گرفت که اگر انقلاب سوسیالیستی نیست و این اقدامات نیست سوسیالیستی نیستند ، رابطه کارگران با دمکراتهایی که انقلابی هستند ولی این اقدامات را نمیپذیرند چگونه است ، تعریف مشهور خویش را ارائه داد " در قرن بیستم دمکرات انقلابی کسی است که از گام زدن بسوی سوسیالیسم نهراسد " ، اونه براساس نیات آنها بلکه در رابطه با موضع مشخصان در مورد این اقدامات انتقالی بود که انقلابی بودن آنان را محک میزد . آن کسی که در راه آموزش توده ها ، در راه دخالت توده ها در امور دولتی ، بر مسیر حرکت توده های تولید کننده برای آنکه سرنوشت خویش را در دست خویش بگیرند ، سنگ بیاندازد یک دمکرات انقلابی نیست . گام زدن به سوی سوسیالیسم ، برخلاف آنچه اولیانفسکی میگوید تنها " وفاداری به آرمان سوسیالیسم" نیست بلکه هدایت توده ها بسوی آنچه اقداماتی است که قدرت اجتماعی و سیاسی سرمایه داران و ملاکان را هدف ضربه خود بگیرد و راه را برای انتقال بسوی سوسیالیسم آماده سازد . این هدایت شامل سازماندهی آنها در تشکلهای طبقاتی خاص و مستقل توده های کارگر و زحمتکش ، در برقراری کنترل کارگری و دهقانی در امور اقتصادی و تولیدی جامعه و ... میباشد . پذیرش ایسن



اقدامات بمعنای پذیرش کمونیسم نیست اما بمعنای پذیرش دمکراتیسم انقلابی هست . چنین کسی بحق امکان آن را دارد تا در مسیر رشد و تعمیق مبارزه کارگران و متحدانش ، رشد کرده و کمونیسم را نیز بپذیرد . تنها بر چنین پایه‌ای است که میتوان واژه دمکرات انقلابی را در مورد مدعیان رهبری توده‌ها بکار برد . دمکرات انقلابی نماینده تزلزل و ناپیگیری خسرده - بورژوازی ، و بطور خلاصه نماینده گذشته خرده بورژوازی در نظام استثماراری پیشین نبوده ، بلکه نماینده آینده او ، نماینده وجوه اشتراک اوباکارگران است و بهمین دلیل میتواند همراه با رشد مبارزه به طبقه کارگر بپیوندد و حتی به رهبری طبقه دست بیابد . نمونه کوبا درست چنین تحولی را نشان میدهد . رهبران نهضت ۲۶ ژوئیه ، کمونیست نبودند ، آنها تصور دقیقی و روشنی از چگونگی تکامل مبارزه و آنچه میبایست بجای باتیستا ساخته شوندداشتند . اما آنها وقتی منافع کارگران و دهقانان از منافع بورژوازی ضدباتیستاست جدا شد و سپس در مقابل هم قرار گرفت ، وقتی مسئله تعرض به قســد در سرمایه‌داران بطور کل و نه فقط متحدان باتیستا در دستور روز مبارزه طبقاتی قرار گرفت ، وقتی میبایست میان ادامه انقلاب علیه سرمایه‌داران و ملاکان و یا سازش با بورژوازی لیبرال انتخاب میکردند ، آنها با صراحت منافع رشد مبارزه ، منافع کارگران و نیمه پرولتاریا را انتخاب کردند . آنها اقدامات ضد سرمایه‌داری و ضد استثمار را رهبری کردند . آنها جنبش اعتصابی کارگران در شهرها و جنبش صادره زمین دهقانان در روستاها را انتخاب و هدایت کردند . کاسترو و یارانش اقدامات دمکراتیک توده‌ای را رهبری کردند و چنین بود که پس از مدتی به کمونیسم روی آوردند و به‌لزام برپائی حزب طبقه کارگر معتقد شدند . این درست برخلاف مسیری بود که دمکراتهای قلابی و مدعیان رهبری طبقه کارگر طی کردند . آنها راه سازش با بورژوازی لیبرال و کارشکنی در برابر رشد و تعمیق جنبش ژوئیه را درپیش گرفتند و به بهانه اینکه انقلاب هنوز در "مرحله دمکراتیک" هست ، "آنا ریشم" جنبش ۲۶ ژوئیه را محکوم کردند ، "حزب برادر" کوبایی در مقابل جنبش ۲۶ ژوئیه ایستاد و دمکراتهای انقلابی رهبری طبقه کارگر را بدست گرفتند و به سرعت خود را به سطح یک کمونیست انقلابی بالا کشیدند . نمونه کوبا نشان میدهد که تحول یک دمکرات انقلابی به رهبر و سازمانده پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی چگونه از نقاط عطف تکامل مبارزه طبقاتی و گره‌گاههای مبارزه کار و سرمایه عبور میکند . دمکراتی که در این لحظات تعیین کننده تزلزل کند و از هدایت اقدامات ضد سرمایه‌ای توده‌ها ، ابتکارا توده‌ها ، بهراسد ، دمکرات انقلابی نیست بلکه یک لیبرال است . کاسترو و یارانش بهترین نمونه این دمکراتهای انقلابی بودند که ضمن پیشروی مبارزه ضد سرمایه داری



رشد کردند. نمونه نیکاراگوئه و جنبش ساندینیستی نیز بر همین منوال است. ساندینیستها، دمکرات انقلابی هستند چرا که اقدامات رادیکال ارضی، نهضت تعاونی، نهضت اتحادیه‌ای کارگران و سایر جنبشهای توده‌ای را تشویق و هدایت میکنند آنها وحدت تاکتیکی با بورژوازی لیبرال ضد ساموزا را تا حد مضمون انقلاب و هدف‌نهایی آن ارتقاء ندادند بلکه بمحض آنکه رشد جنبش در تقابل با منافع بورژوازی لیبرال قرار گرفت، بی تامل آنها را بیرون انداختند و انقلاب را به پیش بردند. باز هم این در شرایطی است که "حزب برادر" طرفدار راه رشد، اردوگاه بورژوازی را انتخاب کرده است. (۲۴) اینهاست نمونه‌های دمکراسی انقلابی که "از گام زدن بسوی سوسیالیسم نمی‌هراسد". نظریه پردازان "راه رشد" برعکس دمکراسی انقلابی رادر "دوستی با اتحاد شوروی"، "وفاداری به آرمان سوسیالیسم" جستجو میکنند. آنها قول و قسم زیاد باره در سوماتر و جعفر نمیری در سودان را باور میکنند بی آنکه سرکوب‌خشن جنبش کارگران و زحمتکشان را ببینند، آنها برای دیدن دمکراسی انقلابی چشمشان به عکسهای مارکس و لنین در میدان شهر مگا دیشو (پایتخت سوماتر) بود، عکسهای سی که در عرض ۲۴ ساعت ناپدید شدند! دمکراسی انقلابی را تنها در روش عملی مدعیان آن نسبت به مبارزه مستقل توده‌های زحمتکش، در مواقع حساس مبارزه استعمارشنودگان علیه استعمارگران و تلاش در سازماندهی توده‌ها، این سازندگان تاریخ و سوسیالیسم، میبایست جستجو کرد.

xalvat.com

وقتی سخن از سازماندهی می‌رود در اهمیت تشکیلات حزبی و نهادهای طبقاتی توده‌ای هرچه بیشتر سخن گفته شود باز کافی نخواهد بود. در باره نهادهای توده‌ای در بالا سخن رفت. در اینجا میبایست بر یک نکته دیگر، در خصوص حزب، تاکید کرد. دیدیم که اولیانفسکی در "تنها ضامنهای واقعی راه رشد" حزب را از قلم انداخت. این یک تسامح نبوده بلکه ناشی از سازش نظریه پردازان راه‌رشدی با تمایلات ضد حزبی و دیکتاتوری "دمکراتهای انقلابی" مورد خطاب آنهاست. آنها همه‌جا، چه در نظر و چه در عمل، مسئله حزب مستقل را تحت الشعاع "اقدامات اجتماعی دولت موقتی" قرار داده و بدین وسیله کارگران و زحمتکشان را از سنگر رهبری خود محروم ساخته و آنها را در معرض تمایلات واپس‌گرایانه و تزلزل‌آورده بورژوازی "رهبران دمکرات" قرار داده‌اند. آنچه در این رابطه مستمسک آنان بوده این حقیقت است که در بسیاری از کشورهای تحت سلطه، از جمله کوبا و یمن جنوبی، جنبش توده‌ای ضد دیکتاتوری و ضد استعماری بدون رهبری احزاب و تحت هدایت جبهه‌های ائتلافی به پیروزی رسیده‌اند. در واقع نقطه قوت کمونیستها در این مواقع همانا شرکت در این جبهه‌ها و تلاش در جهت کسب رهبری آنست (مورد یمن جنوبی



بخصوص موفقیت این شیوه عملی کمونیستها را نشان میدهد). اما با این حال یک موضوع مهم در اینجا از قلم می‌افتد و آن اینکه حفظ قدرت سیاسی، که این چنین فتح میشود، و سمت‌گیری بطرف سوسیالیسم بدون حرکت در جهت ساختن حزب ممکن نیست، پیشروی بسوی سوسیالیسم و آغاز ساختمان سوسیالیسم تنها و تنها زیر رهبری حزب طبقه کارگر ممکن است. این درسی است که لنینیسم و کمینترن می‌آموزند. این درسی است که تاریخ می‌آموزد. در نتیجه موضوع دمکراتهای انقلابی در رابطه با حزب یکی از مهمترین معیارهایی است که نشان میدهد آیا حقیقتاً آنان از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم‌هراسی دارند یا نه. تکامل جنبش در کوبا و تلاش رهبری نهضت ۲۶ ژوئیه در ایجاد حزب حقیقتاً کارگری (ونه روی کاغذ مثل زیاد باره در سوماتر) که ریشه‌های محکمی در جنبش کارگری دوانده باشد، ضامن پیروزی جنبش ضد سرمایه‌داری و پیشروی بطرف سوسیالیسم بود. تکامل این رهبری انطباق تحول عنصر ذهنی بر جنبش رشد یابنده‌ای بود که بخصوص پس از پیروزی نهضت ۲۶ ژوئیه، ابعاد عظیمی بخود گرفته بود. کاسترو و یاران‌اش این ضرورت را درک کردند و به نفع آن چرخیدند. بسودن توجه به این جنبش کارگری و توده‌ای و درگیری کار و سرمایه، درک تکامل دمکراتهای انقلابی رهبر نهضت ۲۶ ژوئیه به رهبران نهضت ضد سرمایه‌داری و بنیانگذاران حزب راستین کارگری ناممکن است. اولیای نفسی بجای برخورد این چنینی که بر قانونمندیهای درک مادی تاریخ و رابطه عنصر ذهنی و مادی استوار است، قضیه را به "وفاداری به آرمانها" و "کمونیست شدن" عناصر منفردی که به "حقانیت کمونیسم" متقاعد خواهند شد (لابد از طریق کتاب خوانی و تبلیغات کشورهای سوسیالیستی) منوط میکند. مردم، توده انقلابی که پایه اصلی تمامی این تغییر و تحولات هستند به خمیری بیشکل تشبیه میشوند و همه چیز به موضع دمکراتهای انقلابی که درمستند قدرت نشسته‌اند منوط میشود. این درک از رابطه پیشاهنگ و توده درک مارکسیستی نبوده بلکه نسب به هگلیان جوان میبرد. آنها نیز به رهبران فعال مایشاء که تکامل جهان به ایده‌های آنان وابسته است و توده‌ای که چون خمیر نرم توسط آنان شکل داده میشود باور داشتند. اولیای نظمکی و برونتنس در جستجوی نحوه تکامل جنبش توده‌ای و موضع رهبران، سر از درک ایده‌آلیستی تاریخ درآورده‌اند.

خلاصه کنیم، معنای رفتن به سوی سوسیالیسم یعنی استفاده از همه ابزارها (از جمله قدرت دولتی که در مرحله اول انقلاب فتح شده است) برای بالا بردن میزان تشکل و آگاهی توده‌ها، برپائی نهادهای قدرت توده‌ای، هدایت و تشویق اقدامات انتقالی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که هر چه بیشتر و بیشتر دخالت توده‌ها در امور دولتی را گسترش داده و کنترل دمکراتیک توده‌ای را از سرتاپای جامعه برقرار سازد. آماده



شدن برای سوسیالیسم یعنی آموزش کارگران در مکتب مبارزه اتحادیه‌ای و کنترل کارگری بر تولید، یعنی دامن زدن به ابتکار توده‌های دهقانان از طریق تشویق کمیته‌های دهقانی برای انقلاب و اصلاحات ارضی، یعنی پیشبرد جایگزینی ارتش حرفه‌ای و دستگاه پلیسی با میلش توده‌ای و به یک کلام یعنی به انجام رساندن امر نابودی دستگاه دولتی استشارگران پیشین و برقراری دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان. تمام اقدامات اقتصادی بسرای بهبود شرایط زندگی زحمتکشان و نابودی سلطه سرمایه در اقتصاد، که بتدریج و گام به گام صورت می‌پذیرد تحت چنین مشی عمومی در جهت سوسیالیسم پیش خواهند رفت و بغیر از آن زمینه را برای ضد انقلاب بورژوازی برای تصرف انقلاب از درون توسط سرمایه‌داران آماده خواهد ساخت. دمکرات انقلابی کسی است که از دست زدن به این اقدامات انتقالی نهراسد و در برابر ابتکارات توده‌ای سنگ اندازی نکند. چنین است که وقتی در نشریات حزب توده می‌خوانیم که شوراها تنها نقش مشورتی دارند و نه بیش از آن ما با خط مشی بسک لیبرال رفرمیست روبرو هستیم. حزب توده در برخورد به لزوم اصلاحات ارضی نیز اشاره‌ای به "کمیته‌های دهقانی" نمی‌کند و این بسا توجه به منطق "راه رشدی" که در بالا به آن اشاره شد تعجبی ندارد. توده‌ایها میبایست هم بجای کمیته‌های دهقانی از "هیئت‌های هفت نفره" جمهوری اسلامی دفاع کنند چون همه چیز بستگی به مواضع دمکراتهای "انقلابی" از نوع آیت الله‌بهشتی و رفسنجانی دارد!! (حقیقتا که گاه وقتی نظریه راه رشد اولیا نفسکی‌ها به عمل درمی‌آید قضیه بدجوری خنده‌آور میشود! حزب توده می‌خواست با خمینی به سوسیالیسم برود، یا امام زمان!)

رفتن بسوی سوسیالیسم معنایی جز این ندارد. هر نوع ملی کردن یا دولتی کردن بدون این مشی عمومی بی‌معناست. در ملی کردنها بخودی خود هیچ چیز مرفقی وجود ندارد. اکنون در کشورهای سرمایه‌داری وابسته یا پیشرفته ما با درجات مختلفی از دولتی کردن روبرو هستیم که دقیقاً در خدمت رشد سرمایه‌داری و استحکام مواضع آن قرار گرفته‌اند. بخصوص در کشور های عقب مانده بعلت ضعف بورژوازی بومی دولت خود نقش رشد دادن مناسبات سرمایه‌داری را بعهده می‌گیرد و این امر با تمرکز و دولتی کردن های عظیم و سراسری، و حتی با نقشه‌های عمرانی دور و دراز، همراه و ممکن است. برای یافتن نمونه لازم نیست به ساحل عاج برویم، رشد سرمایه‌داری تحت سلطنت خاندان پهلوی در ایران خود بهترین نمونه است. اصلاحات ارضی و صنعتی کردنهای متعاقب آن که با تشویق دولت و حتی بطور مستقیم در بخش دولتی صورت پذیرفت مورد نمونه‌واری از رشد سرمایه‌داری (ودور شدن از سوسیالیسم) از طریق دولتی کردن هست. توجه به این نکته اخیر از آنجا اهمیت دارد که



اولا نظریه پردازان راه رشد درهرملی کردن یک گام به جلو و یک "ترقی" می‌بینند، چیزی که با اقتصاد سیاسی مارکسیسم بیگانه‌است. ترقی اقتصادی از نظر مارکسیسم تنها در رابطه این یا آن اقدام مشخص اقتصادی در رابطه با تاثیرش در سلطه سرمایه برکار معنی دارد. اقدام مترقی یعنی اقدامی که به سلطه مالکیت خصوصی سرمایه‌داری ضربه بزند. هیچ معیار دیگری برای "مترقی دانستن" یک اقدام اقتصادی نداریم. هر دولتی کردنی را باید از این زاویه محک زد. ثانیا در برخی موارد که رسوایی رژیمهای "دمکراسی ملی" دیگر عالمگیر شده، احزاب رفرمیست (از نوع حزب‌توده) مجبور به عقب‌نشینی شده‌اند. مثلا درمورد سوریه که پس از بیست سال و اندی هنوز از این "گذار به سوسیالیسم" خبری نیست که هیچ، بورژوازی مدام چاق و چله‌تر میشود و سوداگری بورژوازی تمام اقتصاد سوریه را مثل موریانه خورده است، زیر فشار پایه‌های حزبی، حزب کمونیست سوریه از زبان خالد بکتاش مجبور شده‌است که بپذیرد این دولت، "متأسفانه" دولت بورژوازیست اما چون یک سری اقدامات مردمی کرده، و میکنند یک "دولت مترقی" است. از جمله این اقدامات مردمی "همانا دفاع باند حافظ اسد از سلطه بخش دولتی است. عاملی که او و یارانش از آن برای حفظ منافع خود، بمثابة بورژوازی بوروکرات، سودمی‌جویند. (۲۵) این عامل از آنجا که دست‌بعضی از جناح‌های بورژوازی را از برخی شاخه‌های اقتصاد دور نگه میدارد تنها در نحوه تقسیم منافع میان جناح‌های مختلف بورژوازی موثر است و سهم اصلی رابه‌سردمداران دولت میدهد، والا با تضمین ادامه استثمار در هر دو بخش دولتی و خصوصی و سرکوب هر نوع خواسته‌های مستقل اقتصادی کارگران و دهقانان، به‌تربیین ضامن ادامه سلطه سرمایه در کل اقتصاد سوریه‌است. امروزه در ایران، جناح کشتگری طیف توده‌ای به "دولت مترقی" و "راه ترقی اجتماعی" روی آورده‌است تا با مصطلح خود با نظریه رسوای "راه رشد غیرسرمایه‌داری" خط و مرز بکشد. اختلاف میان این دو مثل اینست که آدم آب را با لیوان بنوشد یا از تنگ آب، تفاوت در شیوه طرح قضیه است و الا دست‌آخر همه همان آب مسموم را خورده‌اند. با این تذکر آخرین، بررسی مختصر خود از خطوط عمومی و "جهان‌شمول" راه رشد غیر سرمایه‌داری را به پایان می‌بریم. آنچه می‌ماند نگاهی به چگونگی انطباق این نظریه با شرایط ایران است.



۴- ایران: انتقال به سوسیالیسم به رهبری طبقه کارگر

xalvat.com

بنا بر آنچه در بخشهای پیش گفته شد روشن است که از نظر لنینیسم در برابر جوامع تحت سلطه دو راه بیشتر وجود ندارد یا حرکت به سوی دموکراسی پرولتری و یا حرکت به سوی سرمایه داری . هیچ راه سومی در این میان وجود ندارد . روشنفکران خرده بورژوازی رادیکال نیز دیر یا زود در برابر این تقابل کار و سرمایه میبایست موضع خود را روشن کنند یا پیگیری در ادامه رادیکالیسم خود و پیوستن به صفوف کارگران و زحمتکشان و در نتیجه حرکت به سوی دموکراسی توده‌ای و یا اصرار در تزلزل و ناپیگیری ذاتی خرده بورژوازی و سرانجام تسلیم در برابر فشار طبقات استثمارگر . دیدیم که این مسئله در جامعه‌ای نظیر کوبا نیز با صراحت و قدرت خود را طرح کرد و چگونه ما با تحول دموکراتهای انقلابی راستین روبرو شدیم . گذشته از نمونه‌هایی چون کوبا و یا جنبش‌هایی که مستقیماً زیر رهبری حزب کمونیست هدایت شده و از شرایط ماقبل سرمایه داری به سوسیالیسم گام نهاده‌اند (نظیر مغولستان و سیم‌ویتنام ، چین و ... بطریقی دیگر) تاریخ نمونه دیگری نشان نداده‌است و این حکم لنین که "رادیکالتوری بورژوازی یا دموکراسی پرولتری هیچ راه دیگری وجود ندارد" به قوت خود کماکان باقیست ، اما این امر در مورد ایران چگونه است . به جای بحث پیرامون نمونه‌های دور یا نزدیک ، توجه به شرایط آشنای ایران بهتر از هر چیزی محک زدن به تزهائی را که حزب توده و اعوان و انصارش برای ایران توصیه میکنند ، ممکن می‌سازد . نظریه پردازان راه رشدی، آندریف ، اولیانفسکی و بروتنتس ، هر سه ، یکی از پیش شرطهای عینی برای اجتناب ناپذیری عبور از راه رشد غیر سرمایه داری را وجود اشکال اقتصادی و اجتماعی ماقبل سرمایه داری در کنار نموده‌های ضعیف مناسبات سرمایه داری ذکر میکنند . آنها بویژه متذکر میشوند که بخش بزرگی از جوامع مورد نظر آنها تحت سلطه مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی هستند و به همین دلیل سطح رشد اقتصادی و فرهنگی بسیار ناچیزی دارند . گفتیم که آنها مهمترین وظیفه "راه رشد" را نیز ارتقای این سطح تکامل ناچیز میدانند و این امر را چنان مطلق میکنند که ارتقای آگاهی سیاسی و تشکیلاتی تسوده



کارگران و زحمتکشان را "ازیاد میبرند". اما باید پرسید که این بحث چه ربطی به ایران سرمایه‌داری دارد؟ در ایران اکنون بیش از بیست سال (از اصلاحات ارضی بدینسو) است که نظام سرمایه‌داری غالب شده و ما با یک جامعه نواستعماری پیشرفته روبرو هستیم. این حقیقت چنان عریان و آشکار است که ما ثوابت‌ها برای "اثبات" نیمه فئودال - نیمه مستعمره بودن ایران چراغ به دست عازم غارهای کوهستانهای کردستان و برخی شن زارهای منطقه سیستان شدند تا فئودال "کشف" کنند و بعد قطره آب را زیر ذره‌بین ما ثوابت‌های بجای اقیانوس قالب کنند! بدیهی است که کسی این جنس‌قلابی را نخریسد. دست‌بر قضا حزب توده خود یکی از نخستین جریان‌های بود که به این تلاش مذبوحانه ما ثوابت‌ها خندید و کلی در "فوائد" انقلاب ارضی و ثمرات آن در غلبه مناسبات سرمایه‌داری در ایران سخن راند. آنها حتی "دهال کمک‌های فنی و اقتصادی اتحاد شوروی به ایران" را در جزوهای برشمرده و نقش آن در رشد "اقتصاد مدرن" در این آب و خاک را تریک گفتند! پس چگونه است که ناگهان ایران را قاطی جوامع آمازونی، ساحل عاجی و امثالهم بر میزنند تا بتوانند "راه رشد غیر سرمایه‌داری" را توجیه کنند؟ ایران به نقد یگ کشور سرمایه‌داری است. کجراه سرمایه‌داری در ایران هم اکنون طی شده آنچه میماند هدایت نقشه‌مند اقتصاد برای جبران رشد سرطانی و استعماری این نوع سرمایه‌داری در جهت سوسیالیسم است. ایران دربرخ انتخاب "راه رشد سرمایه‌داری و یا غیرسرمایه‌داری" قرار نگرفته بلکه از میان جهنم سرمایه‌داری چشم به بهشت سوسیالیسم دوخته است. "راه‌برخ" پس از اصلاحات ارضی در ایران دود شد و هوا رفت. آنچه امروزه تحت روابط و مناسبات پیشا سرمایه‌داری در ایران خوانده میشود تنها بطور استثنائی در نقاط بسیار عقب مانده ایران (نظیر کردستان - سیستان و بلوچستان، برخی نقاط ایلام و نقاطی در آذربایجان) دیده میشود که در سطح کل کشوری درصد بسیار بسیار ناچیزی را تشکیل میدهند. ما در یک کشور قبیله‌ای و عشیره‌ای زندگی نمیکنیم، در ایران شهرنشینان بیش از نصف جمعیت کشور را تشکیل میدهند و کارگران (بنا خانواده‌هایشان) بیش از یک چهارم اهالی را میسازند. تولید و بازتولید واحدهای صنعتی کوچک و متوسط در ایران دقیقاً ناشی از سلطه سرمایه‌داری وابسته است به این معنا که مناسبات سرمایه‌داری، اقتصاد پولی سرمایه‌داری تا اعماق جامعه نفوذ کرده، بافت سنتی - عشیره‌ای روستاها را داغان کرده است بی آنکه صنعتی شدن تعمیم یافته و عمقی صورت بگیرد. قرار داشتن ایران در مدار اقتصادیات امپریالیستی و جایگاه ویژه‌ای که تقسیم کار بین المللی در جهان سرمایه‌داری به کشور ما داده است مانع از یک رشد "هنجار" سرمایه‌داری در سطح و عمق جامعه شده است. بنابراین ایران دارای



دوساخت اقتصادی متفاوت سرمایه داری و مثلاً ، فئودالی نیست که در کنار هم زندگی میکنند و اولی کمی بردیگری غلبه دارد . ایران یک کشور سرمایه داری وابسته است . آثار این واقعیت نیز در همه جا خود را نشان میدهد: در ارتش پرولتاریا ، در اقشار خرده بورژوازی مدرن ، در سیستم اعتبارات و اقتصاد بولی ، در گسترش شهرنشینی ، در نظام آموزشی (مقدماتی و عالی) که متناسب با رشد مناسبات سرمایه داری تکامل یافته است و... تلاش برای اینکه ایران را کشوری در رده کشورهای خلیج یا آفریقائی قرار دهند تنها یک خلط مبحث هست که برای سفید نشان دادن سیاه صورت میگیرد .

گذشته از آن امروزه ، ایران نه تنها یک کشور سرمایه داری است بلکه یک انقلاب گسترده خلقی را نیز از سرگذرانده است . این انقلاب بسان آینه ای تمام نقاط مثبت و منفی جامعه را در سطح گسترده ای آشکار کرده است . توده اصلی انقلاب کننده ، چه اقشار و طبقاتی بودند؟ پرولتاریا و اقشار تهیدست حاشیه تولید . این شورشهای ساکنان حاشیه شهرها بود که انبار باروت را آتش زد و این گامهای کند اما استوار جنبش کارگری بود که انقلاب را از بن بست بیرون آورد . این اعتماد عمومی کارگران صنعتی ایران بود که کمر سلطنت را شکست . این حقیقتی است که همه ، حتی دشمنان قسم خورده طبقه کارگر نظیر بازرگان به آن اعتراف کرده اند . انقلاب بهمن قدرت نهفته عظیم کارگران ایران و در همان حال ضعف تشکیلاتی جنبش کمونیستی را آشکار کرد . اگر بخواهیم لفظ لنین را بکار گیریم ، انقلاب ایران در مضمون دمکراتیک و ضد دیکتاتوری بود و در روش پرولتری (شکل اعتماد بـ مبارزه و قیام شهری) . این اولین درس قاطع انقلاب بهمن بود . پس از انقلاب نیز نهضت عظیم شورائی و کنترل کارگری در کارخانجات ، نهضت تعاونی کارگری و توده ای همه و همه توان و عزم طبقه کارگر را نشان میدادند . فراموش نکنیم که تنها نیروئی که توانست رژیم جمهوری اسلامی ایران را به عقب نشینی وادار کند طبقه کارگر بود . کافست تنها مبارزه کارگران علیه قانون ارتجاعی کار را بخاطر بیاوریم و به هشدار های مکرر سران رژیم در "دلجوئی" از کارگران توجه کنیم . حزب توده خود در برنامه خویش از "اهمیت جنبش کارگری" سخن میگوید اما وقتی به استراتژی انقلاب میرسد به یاد تزهائی می افتد که در آن یکی از پیش شرطهای اصلی ، عدم وجود و یا قلیل العدد ، و بسیار ضعیف بودن کارگران است . این را میگویند جمله بردازی "انقلابی" و عمل فرمیستی . در انقلاب بهمن ضعف عمدتاً از پرولتاریای مبارز چند میلیونی نبود بلکه از پیناهنگ پرولتری ضعیف بود که میدان را برای ترکتازی رژیم توده ای باز گذاشت تا بجای پیشبرد نهضت شورائی و اتحادیه ای کارگری آنها را به دامان انجمنهای ارتجاعی



اسلامی بیاندازند تا "وحدت کلمه" از بین نرود. جالب اینجاست که حزب توده چهل سال است که خود را حزب طبقه کارگر (آنهم از نوع طراز نوین!) میخواند ولی وقتی به محاسبه نیروها میپردازد بعلت "ضعف عینی و ذهنی" جنبش کارگری در جستجوی "راه رشد زیررهبوی دمکراتها" برمیآید! آنها حتی بسه خودشان هم باور ندارند!

اما انقلاب بهمن تنها قدرت طبقه کارگر و تهیدستان شهری را نشان نداد. ضد انقلابی بودن بورژوازی لیبرال را نیز تمام و کمال آشکار کرد. موضعگیری های بازرگان و اشباح باقیمانده از جبهه ملی و نقشی که بویژه نهضت آزادی در منحرف کردن جنبش توده ای و ممانعت از پیشروی انقسلاب ایفا کردند به وضوح و بدون خدشه این حقیقت را بیان کردند که درایران هیچک از جناحهای بورژوازی در سوی منافع توده ها قرار ندارند. ما در ایران با بورژوازی ای روبرو نیستیم که خصوصیات "بورژوازی ملی" ضد امپریالیست را از خود نشان بدهد. بورژوازی ملی ایران زیر ضربات کمپرادوریسم نابود و یا مستحیل شده است. بختیار و بازرگان دو مورد نمونه وار (و کمی متفاوت) بورژوازی ایران هستند که کاملاً متحد امپریالیسم هستند و کوچکترین نفعی از پیشرفت جنبش انقلابی ندارند الا در اینکه رقیب یعنی بورژوازی بوروکرات انحصاری از مسند قدرت به زیر کشیده شد. دوران سون یات سن ها و جمال عبدالناصرها در ایران به پایان رسیده است. جستجو برای یافتن "بورژوازی مرفی" در ایران همانقدر به نتیجه میرسد که نهضت ملیبی "کشفس فئودالیسم" مائوئیستها. اگر کوچکترین شبهه ای، بلحاظ نظری، در جایگاه بورژوازی ایران وجود داشت با انقلاب بهمن این شبهه زائل شد. توفان بزرگ بهمن شاخ و برگها را بتمامی کنار زد و ابلیس با تمامی کراهت خود هویدا شد. انقلاب نشان داد که در ایران یک طبقه کارگر پر قدرت و انقلابی و یک بورژوازی متحد امپریالیسم و هراسان از هر تغییر انقلابی وجود دارد. دو "شرط طلایی" راه رشد غیر سرمایه داری، دقیقاً بدلیل سرمایه داری بسودن ایران، بطور معکوس "وجود" دارند.

برآمد تحسین انگیز طبقه کارگر در انقلاب بهمن، حتی در خورده - بورژوازی نیز تاثیر خود را گذاشت و مدعیان دمکراسی انقلابی را پیش از آنکه حتی مسئله قدرت برایشان طرح شود وادار به موضع گیری کرد. انقسلاب بهمن در نهضت شورائی و کنترل تولید طبقه کارگر و جنبشهای ملی خلقهای تحت ستم (کردستان و ترکمن صحرا) ادامه یافت. انقلابی دمکرات کسی بود که از این مبارزات طرفداری کند، به آن بپیوندد و هدایتش کند. دفاع از انقلاب و میراث انقلاب بهمن یعنی دفاع از این جنبشهایی که دیواره محدودیت دلخواه ولایت فقیه را میشکافتند و خواستار تعمیق قیام ضد دیکتاتوری بودند.



اما بزرگترین سازمان خرده بورژواشی ایران ، سازمان مجاهدین خلق ، نه تنها از حمایت از آنها طفره رفت بلکه به طرح اتحاد با بخشی از بورژوازی پرداخت . مجاهدین بعد از اینکه "چپ‌رویه‌ای" فدائیان را در کردستان و ترکمن صحرا محکوم کردند ، پس از آنکه مبارزه را تنها به حزب جمهوری اسلامی محدود کردند ، پس از آنکه شعار جایگزینی ارتش حرفه‌ای با میلیشیا ی توده‌ای را به دور افکندند ، جنبش شورائی را نیز تنها در حد " مشاوره " آنهم بمیزان زیاد انتصابی برسمیت شناختند . آنها در مبارزه کار علیه سرمایه به تدوین ضوابط و مقررات محدود کردن ابتکار توده‌های کارگر پرداختند و دست‌آخر نیز شاهکار خود یعنی " جمهوری دمکراتیک اسلامی " را رو کردند . تلفیق دین با سیاست که ناشی از ماهیت مذهبی و شیعی این جریان است آن حلقه آخرینی است که جدائی مجاهدین از نهضت مستقل توده‌ای و جنبش دمکراتیک توده‌ها را تکمیل میکند . همین خود به تنهایی کافیهست تا عدم انقلابی بودن این "دمکراسی" را اثبات کند . مجاهدین از جنبش توده‌ای ترسیدند ، خواستند بجای توده‌ها ، به نیابت آنها قدرت را تصرف کنند و پس از شکست ، بدترین نوع ضد دمکراسی و آنتی کمونیسم را بروز دادند . این‌ها نماینده واپسگرایی ، عقب‌ماندگی و هراس خرده بورژوازی هستند . تمام مشخضاتی که لنین برای "دمکرات انقلابی که از رفتن بسوی سوسیالیسم باکی ندارد" می‌شمارد ، بطور معکوس در مجاهدین یافت میشود . این تحول در این سازمان خرده بورژواشی نیز ناشی از تلاطم امواج پرولتاری انقلاب بهمن و جنبشهای پس از آن بود . بدین ترتیب دیده میشود که وضعیت مبارزه طبقاتی در ایران وصف آرائی ناشی از آن طوری است که هر نیروی خرده بورژواشی اگر بر مواضع خرده بورژواشی خویش با فشاری کند ناگزیر در برابر رشد مبارزه طبقاتی قرار میگیرد ، حکم لنین در باره دمکراتهای انقلابی با شدتی دوچندان در اینجا مصداق پیدا میکند .

پدیده دیگر ناشی از انقلاب شکل گیری احزاب و سازمانهای متعلق به اقشار و طبقات مختلف است . همه طبقات چه بطور غریزی چه بطور آگاهانه اهمیت عنصر تشکیلات را درک کردند و هریک به فراخور حال خویش بدان پاسخ دادند . حتی سلطنت طلبها نیز که در گذشته جز حزب رستاخیز این سازوی سیاسی ساواک " تشکیلاتی " نمیشناختند ، این روزها دسته سازماندهی خود زده‌اند . جنبش کارگری نیز گامهای خود را در مبارزه اتحادیه‌ای برمیدارد و گروههای چپ انقلابی ، بیش از پیش به ضرورت حزب طبقه کارگر معتقد شده‌اند . انقلاب بهمن خاتمه جنبش همگانی و عمومی ضد دیکتاتوری بود . " همه با همی " که موجب شده بود بورژوازی متوسط ضد شاه ، اقشار خرده بورژوازی مرفه ، تهیدستان شهر و روستا و کارگران در کنار یکدیگر " مرگ بر شاه " بگویند



و خاتمه سلطنت را بخواهند، دیگر وجود خارجی ندارد. امروز هر کس بطور کلی به منافع خاص خویش آگاه شده است. این تحول بویژه در میان اقلشمار خرده بورژوازی مرفه بسیار قوی و ریشه دار بوده است. همه آنها از جنبش توده ای قهرآمیزی که تومار دیکتاتوری شاه را درهم پیچید هراسان شدند. مخالفان خاموش دیکتاتوری شاه بطور گسترده ای به سوی سلطنت یا بقایای آن روی آورده اند. انقلاب بهمن به اندازه چند دهه رشد آرام مبارزه طبقاتی صف آرائی طبقات گوناگون را تعمیق بخشید. دیگر شرایطی که جنبش پیشگسل عمومی حول شعارهای عمومی و ژلاتینی پیش برود و امکان جهت دادن به آن بسا طرح چند شعار کلی و عمومی فراهم باشد سپری شده است. دوران، دوران بسیج طبقات زیر شعارهای مشخص و خواسته های اقتصادی و سیاسی روشن است. اگر دیروز همه میگفتند مرگ بر شاه و کسی نمیپرسید بعدش چه خواهد شد، امروز پیش از آنکه بگویند مرگ بر خمینی میگویند بجایش چی؟ بنابراین تصور اینکه دستهای دمکرات انقلابی، رهبری جنبش عمومی آتی را بدست گرفته و سپس همراه با تکامل آن وضع خود را روشن کنند، در ایران امروز محلی از اعراب ندارد. مسئله انقلاب ایران بهیچوجه ارائه طرحهای کودتاگرایانه و در بهترین حالت طرح رهبری جنبش عمومی همگانی از طریق تاکتیکهسسی مناسب نیست. مشکل مشکل سازماندهی توده ای طبقات زحمتکش، بسیج آنها و از این طریق ساختن ستون فقرات انقلاب شورائی فرداست. این سازماندهی قبیل از همه طبقه کارگر، این تنها طبقه ای که امروز در برابر رژیم فقها بمثابه یک طبقه قد علم کرده و در مبارزه برسر خواسته های جاری خویش با او دست و پنجه نرم میکند، را در نظر میگیرد. برپائی حزب طبقه کارگر و نیل سازمانهای توده ای کارگری امروز وظیفه مبرم کمونیستهاست. طبقه کارگر بدون آیندو در جاسعهای که انقلاب بهمن را پشت سرگذاشته خلع سلاح است. در کنار آن وظیفه مبرم سازماندهی تهیدستان شهر و روستا قرار دارد. زحمتکشان حاشیه شهرها که باروت انقلاب بهمن را فراهم کردند و سپس در توهم باور به "نماینده خدا" گرفتار شدند و امروز در ابعاد هر چه وسیعتری بار دیگر در دفاع از خانه و کاشانه خویش با پاسداران و ژاندارمهای رژیم جمهوری اسلامی درگیر شده اند. اتحاد کارگران با تهیدستان حاشیه شهرها و نیز دهقانان به خاک سیاه نشانده شده اینست آن محوری که امکان پیشروی انقلاب توده ای را فراهم میکند. این اتحاد از طریق پیش بردن سازماندهی توده ای خاص هر یک، از طریق اتحادیه های کارگری، کمیته های محلات و امثالهم گام بگام ساخته میشود. این تنها تضمین گام نهادن در راه سوسیالیسم میباشد. چنین اتحادی زیر رهبری طبقه کارگر در اتحاد و ارتباط نزدیک با جنبش جهانی کمونیستی قادر خواهد بود نیروهای تولیدی و فرهنگ



عمومی را رشد داده و شرایط مادی و فرهنگی گذار به سوسیالیسم را فراهم سازد . در ایران بدون رهبری طبقه کارگر ، بدون ایجاد محور اتحاد کارگران و زحمتکشان نمیتوان سخن از سمتگیری سوسیالیستی و یا رفتن به سوسیالیسم را اند و از جانب دیگر بعزت رشد سرطانی سرمایه داری بدون کمک مادی و معنوی اردوگاه سوسیالیسم هرگز سطح حداقل رشد مادی برای گذار به سوسیالیسم فراهم نخواهد شد . اقدامات لازم و غیر قابل تخطی برای ایمن سمتگیری در همان راستای پیشنهادات لنین و کمینترن قرار دارند . برقراری کنترل کارگری ، ملی کردن بانکها ، ملی کردن زمین از طریق کمیته های ارضی دهقانی ، دامن زدن به نهضت تعاونیها و... و اینهمه در چارچوب حکومت شورائی ، حکومت استعمار شدگان ، ارگان دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت استثمارگر . در طی چنین روندهائی است که کادرهای ورزیده سازنشده سوسیالیسم ، رهبران جنبش توده ای ، کادرهای مبرز اقتصاد سوسیالیستی در صنعت ، در کشاورزی ، در همه شاخه های اقتصاد ، تربیت میشوند و هدایت جنبش توده ای را برای ساختمان سوسیالیسم بدست میگیرند . این دوران انتقال تنها میتواند زیر رهبری طبقه کارگر و در اتحاد با اردوگاه جهانی کار طی شود . سمت گیری سوسیالیستی در ایران معنائی جز این ندارد .

" ر. فراہانی "

یادداشتها :

- (۱) " مجموعه سخنرانیهای لنین در کنگره های کمینترن " - متن فارسی - صفحه ۷۳ .
- (۲) همانجا - صفحات ۷۲ - ۷۱ .
- (۳) همانجا - صفحات ۷۱ - ۷۰ .
- (۴) برای نمونه رجوع کنید به قطعنامه کمینترن درباره شرایط ایجادشوراها .
- (۵) هجدهم برومر ، لوئی بناپارت .
- (۶) هجدهم برومر ، لوئی بناپارت - تاکید از خود مارکس .
- (۷) دولت و انقلاب - صفحه ۵۵ .
- (۸) دولت و انقلاب - صفحات ۵۹ - ۵۸ .
- (۹) اولیا نفسکی - "دومقاله درباره راه رشد غیرسرمایه داری" - صفحه ۱۹ .
- (۱۰) همانجا ، صفحه ۲۵ .
- (۱۱) همانجا ، صفحه ۱۴ .
- (۱۲) همانجا ، صفحه ۵ - در صفحه ۱۱ بجای دمکراتهای انقلابی " ناسیونال دمکراسی معاصر " گفته شده است .
- (۱۳) همانجا - صفحه ۳ .
- (۱۴) کارن پروتنتس "انقلابات رها ئی بخش ملی در دوران معاصر" - متن فارسی -



جلد یک - صفحه ۱۱۴ .

(۱۵) اولیا نفسکی ، صفحه ۲ .

(۱۶) همانجا ، صفحه ۱۱ .

(۱۷) بروتنتس ، همانجا - صفحه ۱۳۰ .

(۱۸) دولت و انقلاب - صفحه ۵۴ - تاکیدها از منست بجز آنکه بادوخط مشخص شده است .

(۱۹) اولیا نفسکی ، صفحه ۲۰ .

(۲۰) همانجا ، صفحه ۲۴ .

(۲۱) همانجا ، صفحه ۲۶ .

(۲۲) همانجا ، صفحه ۱۶ .

(۲۳) بروتنتس ، صفحه ۱۵۱ .

(۲۴) حزب "کمونیست" نیکاراگوئه از مخالفین ساندینیستها و طرفدار مذاکره با بورژوازی لیبرال و "کُنترها" میباشد. این حزب اقدامات ساندینیستها برای پیشبرد انقلاب را "ماجراجوئی" میخواند.

(۲۵) رفعت اسد، برادر حافظ اسد که یکی از مدعیان جانشینی او نیز هست ، در خود سوریه صاحب کسب و کار و املاک قابل توجهی است ، اما قسمت عمده سرمایه گذاریها را در لبنان انجام داده است . او و بانکدش در شمال لبنان صاحب انحصار واردات و صادرات و صاحب سهام قابل توجه در بانکها و بنگاههای معاملاتی لبنانی هستند . او این همه را به اعتبار نقشش در دولت سوریه بدست آورده است . گزارش "مریپ ریپورت" به تاریخ ژوئیه - اوت ۱۹۸۵ (شماره ۱۳۵) در این خصوص بسیار خواندنی است .